

هنر ادبیات یا ادبیات هنری مسئله این است!

هفت‌گانه را در ذات خودشان دارند؛ حتی ادبیات هم به‌عنوان «هنر پنجم» مجموعه‌ای از این عناصر است. ادبیات هر ملت و قومیتی خواه‌ناخواه، آگاهانه یا ناخودآگاه، این عناصر را در تار و پود خود دارد. اگر این‌طور نباشد ادبیات به‌شمار نمی‌آید و به قول معروف سری در سرها در نمی‌آورد!

اگر ذره‌بین به دست بگیریم و در ادبیات کشور خودمان، از گذشته تا الان، واکاوی کنیم و جست‌وجوگر این عناصر هفت‌گانه باشیم، خیلی زود به ردپای از این عناصر می‌رسیم. بیایید به یکی از مهم‌ترین آثار ادبی فارسی، یعنی شاهنامه، و داستان «کاوه دادخواه» آن نگاهی بیندازیم. قدم‌ها را یکی‌یکی با من جلو بیایید:

گام اول

حکیم ابوالقاسم طوس، همان فردوسی خودمان، در آغاز این داستان فضا را هنرمندانه بازسازی می‌کند:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار / بر او سالیان
انجمن شد هزار
نهان گشت کردار فرزنانگان / پراکنده شد کام
دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی،
آشکارا گزند.

این ابیات فضایی تاریک و سرشار از ناامیدی و هشدار را برای خواننده مجسم می‌کند.

گام دوم

هنر ادبیات خالی از خط، شکل و قالب نیست. کلمات در ادبیات همان حس عمیق، روشن و تاریک و ضحیم و لطیف خطوط و شکل‌ها را بر عهده دارند و قالب را در خیال مخاطب به وجود می‌آورند؛ آنجایی که فردوسی از ضحاک نام می‌برد و ویژگی‌های او را بیان می‌کند (اژدهاپیکر بودن یا روییدن دو مار بر کتف‌های او)، تصویری خیالی از او در ذهن به وجود می‌آورد که حاصل در کنار هم نشستن خطوط نازک و ضحیم خیال‌انگیز کلمات است. بهتر بگویم، کلمات شاهنامه در این ابیات ضحاک را در ذهن ما نقاشی می‌کنند.

هر کسی ممکن است سلیقه هنری خاص خودش را داشته باشد و از هنر خاصی خوشش بیاید. ادبیات یکی از جذاب‌ترین، مهم‌ترین و زیباترین هنرهاست. افرادی که به ادبیات می‌پردازند و قریحه هنری‌شان را در این زمینه پرورش می‌دهند، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند و انسان، به‌خاطر سواد ادبی‌شان، از صحبت کردن با آن‌ها لذت می‌برد؛ به‌خصوص زمانی که این ادبیات، ادبیات شیرین فارسی باشد که در همه‌جای دنیا شناخته‌شده است و به‌قدری غنی است و زیبایی و شیرینی دارد که برای ما که به زبان فارسی صحبت می‌کنیم، افتخارآمیز و غرورانگیز است.

هنر ادبیات و ادبیات هنری

ادبیات و هنر: این دو مفهوم در نگاه اول دو موضوع جدا از یکدیگر به نظر می‌رسند که با هم هیچ ارتباطی ندارند! هنر برای اغلب ما دانش‌آموزان همان است که با کشیدن یک نقاشی یا خوش‌نویسی ساده توانسته‌ایم نمره بیستی از آن در کارنامه امتحان بنشانیم و بعضاً هم امتحانی نداشته است، اما با ادبیات همیشه کلنجار رفته‌ایم و در کوچه‌پس‌کوچه‌های نهاد و متمم و مفعول حیران و سرگردان مانده‌ایم. حال چشم‌ها را باید شست و عمیق‌تر به این موضوع نگاه کرد: ادبیات خالی از هنر نیست و تردستی و هنر ادبیات را نباید دست‌کم گرفت!

هر اثر هنری، برای آنکه به معنای واقعی «هنر» شناخته شود و حرفی برای گفتن در دنیای هنر داشته باشد، نیازمند هفت شرط است؛ شرایط هفت‌گانه‌ای که به مخاطبش می‌قبولاند این هنر واقعی است!

«خط، فرم، فضا، شکل، بافت، ارزش و رنگ» هفت دوست هستند که وجودشان در خانواده هنر ضروری است و نبودن هر کدام، به کل این خانواده لطمه می‌زند.

انواع هنر، از هنرهای نمایشی و تجسمی گرفته تا هنر موسیقی، این شرایط و عنصرهای



گام سوم

فردوسی هنرمند از عنصر رنگ هم غافل نشده است و شعرها و تصویرسازی‌هایش رنگارنگ هستند:

...همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل (اشاره به رنگ سرخ جواهر لعل)

...زمین آهنین شد، سپهر آبنوس (سیاه)

...تنی لرز لرزان و رخ سندروس (زرد)

...سپاهی گذشت از مدائن به دشت/که دریای

سبز اندرو خیره گشت (سبز)

همان‌طور که می‌دانیم، رنگ‌ها در ادبیات گاهی نمادین به کار می‌روند و از آن‌ها می‌توان برای ایجاد الگو استفاده کرد؛ همانند رنگ سرخ که نماد خون شهیدان است.

گام چهارم

ارزش در هنر، یعنی تاریکی و روشنی در اثر. فردوسی از این عنصر هم غافل نشده است. سراسر شاهنامه توضیح‌دهنده و نشانگر حس روشنی (همانند داستان کشف آتش یا چاره‌جویی رستم از سیمرغ و رهایی از فریب اسفندیار) و تیرگی (کشته‌شدن سهراب یا بر تخت نشستن ضحاک و گمراهی جمشید) است.

گام پنجم

شاید بگوییم که بافت یعنی آن جزئی از اثر هنری که قابل لمس و حس یا لامسه است، اما نمی‌توان گفت این بخش قابل لمس در ادبیات وجود ندارد. داستان‌ها و شعرها گاهی آن قدر عمیق و پرمحتوا هستند که تأثیر و تصویری عمیق و نزدیک به واقعیت را در مخاطب ایجاد می‌کنند که می‌تواند آن را به آغوش بکشد. اگر در ادبیات، نام این تأثیر بافت نیست، پس چیست؟ حالاً می‌توانیم بفهمیم که شاعران و نویسندگان، نقاشان زبردست و چالاک نگارنده‌ای هستند که از نواختن کلمات و تجسم واژگان و نمایش هنر جنگ و شادی و ترسیم مناظر ناتوان نیستند و در سینما هم حرفی برای گفتن دارند! توصیه من این است که به تعزیه‌خوانی‌ها نگاه تازه‌ای بیندازید. ادبیات جدای از هنر نیست. ادبیات بازوی هنر است و هنر بدون ادبیات بی‌هنری است! به ناچار سخنمان را کوتاه می‌کنیم و خواندن حدیث مفصل از این مجمل را بر عهده خودتان می‌گذاریم که:

موسیقی سکوت صدایی شنیدنی است

